



سورة النمل: آيات: ٢٢-١٤

وَجَعَلُوا أَهْلَ الْأَرْضِ آلَهُمْ فَعَبَّوْهُمُ مُضِرَّيْنِ فَجَعَلَ سُلَيْمَانُ بِرَّهُمْ خَسْفًا وَقَدَّاسًا وَقَالَ كَيْفَ كَانَتْ عَجَبَةُ الْمُفْسِدِينَ (١٤)

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (١٥)

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (١٦)

وَحَشِشَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالنَّاسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (١٧)

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمَلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسْكَنَكُمْ لَا يَنْصِبْكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (١٨)

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدِيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ (١٩)

وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدْيَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ (٢٠)

لَأَعَذِّبَنَّكَ عَبْدًا شَدِيدًا أَوْ لَأَأْخِذَنَّكَ أَوْ لِيَأْتِيَنَّكَ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (٢١)

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ خَطُبْتَهُ مِنْ جِثَّتِكَ مِنْ سَبَائِئِ بَنِي إِسْرَائِيلَ (٢٢)

به نام خداوند بخشنده و مهربان

با آنکه در دل به آن یقین آورده بودند، ولی از روی ستم و برتری جویی انکارش کردند. پس بنگر که عاقبت تبهکاران چگونه بود. (۱۴)

ما به داود و سلیمان دانش دادیم. گفتند: سپاس از آن خدایی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خود برتری داد. (۱۵)

و سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردم، به ما زبان مرغان آموختند و از هر نعمتی ارزانی داشتند. و این عنایتی است آشکار. (۱۶)

سپاهیان سلیمان از جن و آدمی و پرنده گرد آمدند و آنها به صف می رفتند. (۱۷)

تابه وادی مورچگان رسیدند. مورچه ای گفت: ای مورچگان، به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکریانش شما را بی خبر در هم نزنند. (۱۸)

سلیمان از سخن او لجن زد و گفت: ای پروردگار من، مرا و ادا را تا سپاس نعمت تو را که بر من و پدر و مادر من ارزانی داشته ای به جای آورم و کارهای شایسته ای کنم که تو خوشنود شوی، و مرا به رحمت خود در شمار بندگان شایسته ات در آور. (۱۹)

در میان مرغان جستجو کرد و گفت: چرا هدهد را نمی بینم، آیا از غایب شدگان است؟ (۲۰)

به سخت ترین وجهی عذابش می کنم یا سرش را می برم، مگر آنکه برای من دلیلی روشن بیاورد. (۲۱)

در رنگش به درازان کشید. بیامد و گفت: به چیزی دست یافته ام که تو دست نیافته بودی و از سبب برایت خبری درست آورده ام. (۲۲)

